

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

شمی صلواتی
۰۸ اکتوبر ۲۰۱۸



مرگ خاموش !

ستار بهشتی ام
در این دشت پر از وحشت و خطا
اینها کی اند؟
که آزرده ام را در لغزش قلم جستند
وبا مرگم خیال آسودگی داشتند
غافل از این که
فریادم صوتی بود رسا
که هیچ رنجی،
مانعی برای گذرش از این دیوار ها نشد
و خیال آسودگی شان را به آفتگی بدل کرد

افشین اسانلوم
در این لحظه ای غریب
از شدت درد، سینه ام شق می شود
صورتم، وجودم خیس عرق سردیست

گوئی نفس های آخر است .
اینجا کسی با فریاد برخاسته از درد آشنا نیست
کسی صدایم را نمی شنود
مرگ را حس می کنم
و آرزوی زنده ماندن را
در لغزش صدایم کسی نمی فهمد

هدی صابریم
اسم در لابه لای کاغذ پاره ها بود
قصه های با خود داشت
دردهای پنهان برای آخرین لحظه های وداع
کاش کسی بود
کاش کسی باشد
که بگوید اینها کی اند؟
با این همه وحشت و ترس
که با مرگ من آسوده می شوند
و من لبخندشان را می شنوم

زهره بنی یعقوبم
با رؤیاهای زیبا
زمانی پنجره مال من بود
هوا حق من بود
آب تصویر مرا نمایان می کرد
و نگاه دوباره من به آئینه زندگی بود .
راستی شما بگین
اینها کی اند ؟
با این همه وحشت و ترس
که با مرگ من به آسودگی می رسند

ما !

"امیرجوادی فر و محسن روح الامینی،
محمد کامرانی و غلامرضا "
راستی شما بگین
اینها کی اند ؟

با این همه وحشت و ترس
که دشت را با خون آبیاری می کنند
درخت جهل می کارند
و با بریدن زبان قناری
فکر می کنند که ترانه میبرد
غافل از این که
زمستان کوچ می کند
باز بهار می آید
خورشید دوباره طلوع می کند
و چشمه ها فواران می شوند ، پرندگان
گیاهان، همه چیز دوباره جان می گیرد

من ابراهیم لطف اللہیم
راستی شما بگین
اینها کی اند
با این همه وحشت و ترس
که با مرگ من به آرامش می رسند
من یک زندانی ام
در قفل و زنجیر
از شدت درد به خود می پیچم
کُندی نفسم را حس می کنم
مرگ را حس می کنم
و قلبم، قلبم نفسم نفسم
اینها آخرین واژهائی بودند
که بر دیوار بتونی زندان سنج حک شده بود
چهارده اکتوبر ۲۰۱۳ شمی صلواتی